



چل ۴۳

ما هنگام ظهر وارد قریه چل که شدیم ، دره‌ها و دشتهای اطراف این قریه بسیار حاصلخیز و دارای کشتزارهای گندم و تاکستانهای فراوان بود . در حین ورود متوجه شدیم که اهالی قریه ، زن و مرد دور هم جمع شده وبا اضطراب و هیجان زیاد با اشاره و صداهای ناهنجار و فریادهای بلند به شفیع خان متظلم شدند که عده‌ای از طوایف دشمن امروز صبح بقریه آنها حمله کرده و تمام گله‌ها و رومه‌های اهالی را بفارت برده‌اند ، طبق دستور شفیع خان عده‌ای از سواران چهارنعل به تعقیب سارقین پرداختند و طولی نکشید که التهاب و هیجان ساکنین به نقطه اوج خود رسیده بود ، زیرا سواران از تعقیب مهاجمین مسراجعت نموده و مقداری از اغنام و احشام مسروقه را پس گرفته و یکنفر از سارقین را نیز همراه خود آورده بودند تا شفیع خان او را به‌عنوان زندانی به رئیس طایفه که در قلعه مجاور زندگی میکرد تسلیم نماید .

پس از صرف ناهار که عبارت از مقداری انگور و عسل لذیذ بود ، مجدداً بمسافرت ادامه دادیم . زندانی که دستهایش را از عقب بسته بودند در جلو و مادربپرش مویه کفان در حالیکه موهای بلند و خاکستری رنگش را پریشان کرده بود ، حرکت میکرد . وی مرتب تقاضای آزادی پسرش را میکرد و از زنها میخواست تا او را یاری و کمک نمایند ، وقتی متوجه شد که کسی به تقاضای او ترتیب اثر نمیدهد شروع بدشنام و نفرین و ناسزاگویی نمود و خود را روی پسرش انداخت و کوشش کرد تا دستهای او را باز کند ولی تلاش او بجائی نرسید و سواران ویرا بازگردانیدند .

در بین راه چند رأس گاو و الاغ در حال چرا دیدیم که ظاهراً متعلق به اهالی چل که بودند که صبح همان‌روز بوسیله راهزنان بسرقت رفته بود ، شفیع خان دستور داد چند نفر سوار آن حیوانات را از آن طرف رودخانه به کاروان ملحق کرده و آنها را بعنوان



خاطرات لایارد

غنیمت مشروع و مجاز به نفع خود ضبط نمود .

در این موقع کاروان ما دچار یکنوع بی نظمی و بی ترتیبی شده بود ، چون به يك معبر تنگ و عمیق رسیده بودیم ، احتمال میرفت مورد حمله و تجاوز راززان قرار گیریم ، بهمین علت کوشش کردیم که هر چه زودتر از آن جاده عبور کنیم . با ورود کاروان به این معبر تنگ غفلتاً صدای چند گلوله تفنگ شنیده شد که ظاهراً از عقب شلیک شده بود ، تفنگچیان بطرف شلیک کنندگان و مهاجمین یورش بردند و بزودی متوجه شدیم که مهاجمین پنج نفر جوان وحشی از اهالی لردگان بودند .

قلعه لردگان

بعد از ظهر همان روز وارد قریه لردگان شدیم ، مالک این قلعه يك خان بختیاری بود بنام علی گداخان ، او در حالیکه لباسهای فاخر و پرزرق و برق به تن داشت وعدهای سوار نیز او را دنبال میکردند به پیشواز ما شتافت و بگرمی بشفیغ خان خوش آمد گفت و احوالپرسی نمود و در کنار چوی آبی زیر درختان بزرگ و تنومند که باطراف سایه افکنده بودند نشستیم . معمولاً چنین امراض احتکامهای خنک در اغلب مناطق و روستاهای ایران جهت استراحت و رفع خستگی مسافران از گرمای و استوای ساکنین و اهالی فراوان دیده میشود . دور تادور این قریه را رشته کوههای بلند احاطه کرده است ، قلعه لردگان با برج و بار وهای استوارش مانند قلاع و دژهای جنگی و نظامی فتودالهای قرون وسطی در کنار يك جنگل انبوه و تا يك قد بر افراشته بود . رویهمرفته منظره طبیعی آن محصل بسیار بدیع ، دلربای و خیال انگیز بود و بیشتر مناظر خیالی و رؤیا انگیز آن محل را وجود عده زیادی از مردمان وحشی و بیابانی که سرتاپا به لباس رزم و آلات جنگ مسلح بوده ، و دور مارا احاطه کرده بودند تکمیل مینمود .

میزبان مادر پذیرای و میهمان نوازی دارای شهرت و اعتباری خاص بود و در بین

راه مطالبی در باره وی از همراهان شنیده بودم که واقعاً راست و باحقیقت مطابقت داشت . دو ساعت بعد از غروب آفتاب يك عده از نوکرها در حالیکه تعدادی فانوس و مشعل در جلو آنان بحرکت در آمده بود از دروازه قلعه خارج شده و مجموعه‌های غذا را روی سر خود حمل میکردند ، در این مجموعه‌ها يك شام عالی و مفصل از قبیل پلو ، گوشت پخته و سرخ کرده ، گوشت طیور ، خربزه ، انگور ، انواع شربت‌ها ، ماست و سایر مأكولات لذیذ که بوسیله خانمهای اندرون بافتخار میهمانان تهیه و طبخ شده بود وجود داشت . مناظر طبیعی قلعه لردگان و ضیافت و پذیرائی گرم علی گداخان خاطرهای زنده و فراموش نشدنی در من ایجاد نمود ، زیرا این اولین باری بود که میهمان یکی از خوانین کوه نشین ایرانی شده بودم .

ظاهر متین و آراسته ، صداقت باطن ، مناعت طبع و سایر صفات و شئون انسانی و مردانگی که این خان بختیاری را از سایر پیروان مقلوب و متظاهر شهر نشین شیعه مذهب ایران جدا میکرد ، سخت مرا تحت تأثیر قرار داده بود ، سارقی که ما همراه آورده بودیم و در قلعه محبوبس بود ، در اثر غفلت و یا موافقت ضمنی نگهبانان خود ، شبانه از قلعه فرار کرد .

یکروز در قریه لردگان بخاطر رفع خستگی چهار پایان که مسافت زیادی را در جاده‌های صعب العبور کوهستانی طی کرده بودند توقف کردیم ، اهالی لردگان بزودی فهمیدند که من يك اروپائی هستم و باعتماد آنان تمام اروپائیها در معالجه بیماران و طبابت سر رشته و مهارت دارند و بهمین دلیل تعدادی از زنان و مردان به ملاقات من آمدند و تقاضای دریافت دارو جهت معالجه انواع و اقسام بیماریهای خود نمودند . بخصوص بیماری تب نوبه که در فصل پاییز در بین ساکنین این مناطق فراوان دیده میشود .

زنهای خان مرا بداخل قلعه و اندرون دعوت کردند و بدون روپند و نقاب از من تقاضای تجویز دارو و معالجه بیماریهای خود و بچه‌هایشان را نمودند ، بیشتر در خواستشان این بود که آنرا در مقابل آزار و اذیت شوهرانشان حفظ نمایم و ضمناً با طلسم و افسون آنها را قادر سازم که بتوانند بچه‌های بیشتری بشوهرانشان تقدیم نمایند . در خلال مذاکرات نیز بامیوه و شیرینی از من پذیرائی نمودند . کلیه تقاضاها و درخواستهای این خانها ، چه آنهاییکه در قلعه سکونت داشته و چه آن‌دهی که در زیر سیاه چادرها در اطراف قلعه بسر میبردند ، تقریباً مشابه و یکسان بود و عاجزانه از من درخواست تجویز دارو محبت‌مینمودند تا شوهرانشان آنانرا بیشتر دوست داشته باشند .

با اینکه من تنها اروپائی بودم که برای اولین بار بمیان طوائف بدوی کوه نشین این مناطق مسافرت کرده بودم و همچنین اهالی لردگان نیز تا آنروز يك نفر مسیحی را در میان خود مشاهده نکرده بودند ، معهذا در همه جا با احترام و صمیمیت با من رفتار مینمودند و احساس وجود و حضور مرا در جمع خود یکتو و اغثنام فرست و يك موقعیت کم نظیر میدانستند . با زحمت زیاد موفق شده بودم که از همراهان جدا شوم و در میان رودخانه‌ای که در مجاورت قلعه جریان داشت خود را شستشو دهم ، زیرا از موقعیکه از اصفهان حرکت

کرده بودم فرصت شستشوی بدن و تعویض لباس خود را پیدا نکرده بودم .
قلعه لردگان بر فراز يك تپه مصنوعی بشکل جزیره در کنار يك رشته از آب کارون
بنام بوگور ، بنا گردیده است . شفیع خان بمن گفت که تپه‌های اطراف لردگان شامل بقایا
و خرابه‌های يك شهر قدیمی است که در گذشته پایتخت لر بزرگ بوده است (کشور بزرگه
لرستان) ولی در حال حاضر طوایف و قبائل کوچک مختلف که هر کدام دارای حاکم و خان
جداگانه‌ایست و تمام آنها از محمد تقی خان اطاعت میکنند ، در این مناطق بسر میبرند . در
نزدیکی قلعه يك تپه مصنوعی دیگر وجود داشت که ظاهراً بقایا و خرابه‌های يك شهر
قدیمی را نشان می‌داد .

قلعه لردگان که بشکل مربع بنا گردیده ، شامل پنج برج مدور بود که هر کدام
بطور جداگانه به حیاط مرکزی قلعه متصل میگردید . در میان قلعه خانه‌ای بنا شده بود که
خانواده علی گداخان در آن سکونت داشت ، بر فراز کنگره برجهای وسر در سقف دروازه
قلعه ، انواع و اقسام جمجمه ، شاخ مرال و بزهای کوهی و گوزنهای بزرگ که به وسیله
شکارچیان در نجحیر گاهها صید شده نصب گردیده بود . استحکامات قلعه بقدری بود که میتوانست
ساکنین را در برابر خطر تهاجم و حمله سایر طوایف محلی حفظ نماید ، ولی از نظر جنگی
فاقد ارزش يك نیروی منظم و تعلیم یافته نظامی بود ، خان که دارای اختیارات قانونی وسیعی
بود میتوانست در صورت لزوم باتشکیل انجمنهای محلی تصمیمات لازم را در جهت دفاع و
سایر پیش آمدهای جنگی و جمع آوری تفنگچی سواره و پیاده اتخاذ نماید .

در اجتماع شبانه ، علی گداخان يك جلد کتاب خطی مصور نظامی را (منظور
کتاب منظوم خمسه نظامی است که فتحعلشاه به پدرش هدیه کرده بود به مجلس آورد
و شفیع خان قسمتهائی از کتاب را با آواز بلند میخواند و اشعار آنرا برای حاضرین که دور
او حلقه زده و به تفنگهای قبیله‌ای بلند خود تکیه کرده بودند تشریح مینمود و آنان نیز
بانگهای وحشیانه و اعجاب انگیز در حالیکه دچار التهاب و هیجان شدید شده بودند به
مطالب او گوش فرا میدادند .

آنان با علاقه‌ای شدید داستان را تعقیب میکردند و بخاطر شکست و ناکامی آن
آن دودلداده در عشق ، آه از سینه میکشیدند و گاهی هم اعمال قهرمانانه خسرو را بسرای
رسیدن بوصول یار با اشاره سرودست و کشیدن فریادهای بلند تأیید میکردند . من بعد از آن
شب ، بارها شاهد بودم که نتیجه شعر خوانی ، چه تأثیر عمیقی در روحیه این افراد صحرا
نشین بجا میکند داشته است .

شعله‌های زردفام و فروزان آتش در گوشه و کنار مجلس در آن دل‌خنگل انبوه و
متراکم ، و منظره قلعه‌های سربلک کشیده کوهها که از هر سو ما را احاطه کرده بودند ، يك شب
بسیار شگفت و فراموش نشدنی را برای من بوجود آورده بود .

با اینکه گدا علی خان رئیس يك قبیله کوچکی بیشتر نبود ، ولی باتمام امکانات محدود
خود پذیرائیهای مجلل و باشکوهی از ما بعمل آورده بود .

قریه لردگان را باتفاق میزبان میهمان نواز خود در حالیکه پنجاه سوار مسلح او

را همراهی میکردند ، ترك گفتم . علی گداخان بعلت منازعات محلی و کشت و کشتارهای ایلی و خانوادگی ، اختلافات دیرینی با همسایگان خود داشت و به همین دلیل هم هیچگاه تنها و بدون اسکورت حرکت نمیکرد . مدت چهارساعت سواره در امتداد ساحل زیبای رودخانه بوگور راهپیمائی کردیم ، بوگور که در يك بستر عمیق و پرپیچ و خم کوهستانی عبور میکند ، تقریباً يك رودخانه پر آب و قابل ملاحظه است ، من از استعداد خاك ، قابلیت کشت ، حاصلخیزی زمینهای اطراف این رودخانه حیرت کردم .

قسمتی از زمینهای اطراف که در زیر کشت برنج و خربزه بودند ، از آب این رودخانه سیراب میشدند ، در دامنه کوهها کشتزارهای گندم و جو و سایر درختان میوه دار و در ارتفاعات و قسمتهای کوهستانی ، جنگلهای انبوه و متراکم بلوط دیده میشد ، از فاصله ای دور تعدادی سیاه چادر و یکی دو دهکده نمایان گردید . تعدادی سوار از سیاه چادرها به پیشواز شتافتند و کاروان را به محل اقامت حسین آقا ، برادر علی گداخان راهنمائی کردند ، حسین آقا با خانواده و بستگانش در تعدادی چادر سیاه و کپر (که بالیاف و شاخه های درختان ساخته بودند) در محوطه سرسبز يك جنگل بزرگ بسر میبردند ، آنها هنوز به قشلاق که يك دهکده و قلعه کوچکی بود نقل مکان نکرده بودند . حسین آقا نیز مانند برادرش پذیرائی شایانی از ما بعمل آورد .

هنوز بایستی از میان بزرگترین جبال و ارتفاعاتی که بین این منطقه و دشت خوزستان قرار گرفته بود عبور کنیم ، پس از حرکت کاروان بلافاصله از دامنه های کسوه بالا رفتیم و تاغروب آفتاب راهپیمائی کردیم ، جاده ای که روی آن عبور میکردیم از نوع جاده های صعب العبور کوهستانی بوده که فقط گوسفند و بز کوهی در آن رفت و آمد میکرد و ابدأ شباهتی بيك جاده مال رونداشت ، چهار پایان بدبخت افغان و خیزان در این معابر سخت باتآنی و کندی حرکت میکردند . آنها از روی تخته سنگهای بزرگ که بصافی و لفظندگی شیشه بودند گام برمیداشتند ، يكبار پای اسب من لغزید و در حدود سی پا بمق دره پر آب شدم ولی خوشبختانه درختان مانع سقوط من به ته دره شده بودند شفیع خان دستورداد من داسیم را بالا کشیدند ، فقط مختصر جراحی برداشته بودم .

چهار پایان بامشقات و سختیهای فراوان در حالیکه جاده از خون پای آنها قرمز شده بود براه خود ادامه میدادند ، زنها که خود را در زیر نقاب و بالا پوش پنهان کرده و لباس سفر بطن داشتند نیز مشکلات و دشواریهای این مسافرت را بسا بردباری خاصی تحمل مینمودند .

جاده ای را که شفیع خان برای عبور انتخاب کرد ، فکر میکنم قبلاً هیچ کاروانی در آن رفت و آمد نکرده بود ، او بخاطر اینکه بادشمنان خود روبرو نشود ، این جاده را در نظر گرفته بود ، بازحمت و مشقت فراوان خود را به مرتفع ترین قسمت کوهستان رسانیده بودیم و ساعاتی در آنجا استراحت کردیم . قله عظیم و پوشیده از برف کوههای اطراف چشم اندازی زیبا و باشکوه در مقابل دیدگان ما گسترده بود .

(ادامه دارد)